

و استیلاى غنیم نو عی نقطه و ارمغلوب و محصور به اول  
 انهار گردد که پیشکس پر کار و شش قدم از دایره شکر گاه بیرون  
 تواند نهاد و خط امکان کوکب و آمد ادر سطح ضمایر ها که  
 دهمی که دایره کثرت و عظمت ایشان دو ایر ربع سکون  
 را تقاطع کرده و آدازه بطش و صولت شان از مرز خاک  
 تا محب فلک الافلاک رسیده نامستقیم نماید و در  
 زوایای دکاکین و مساتیق اردو هیچ چیز از غله و سایر ما محتاج  
 درین مدت مریدا رخا رج داخل نه شود آخر الامر بقیه السیف  
 و قرآ الو با بعنایت الهی از ان تیه محن و جفا و رستخیز رنج  
 و عنایات یافته و کرده بعد اخری خصم را انکوب و مقهور ساخته  
 سالم و غانم از ان مرز خوشخوار و بوم وحشت بار بر آمد  
 بساکن و مضاجع خود رسند و بیدار و زندان و عزیزان مبتهم گردند  
 \* ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم \* شعر \*

\* چنین عجایب حالی سالهای دراز \*

\* نه گوش و نه شنید و نه چشم مردم دید \*

القصة آشامیان گراه چنان در انقطاع اخبار و انسداد راه  
 کوشیدند که برید خیال را بحال عبور مکالم شد و قاصدو هم از اندیشه  
 مرور مستمع کثرت اهل هند ازین شکر جزئی خبری خبری نشنیدند

و مردم بنگال ازین عسکر غیر ازین اثری اثری نیافتند اما  
هر سحرگاه جبهه نیاز جانب حضرت شاد جهان آبا و بجاک نهاد  
عرضه می داشتند \* \* شعر \*

\* نه قاصدی که سلامی بشهر یار برد \*

\* نه محرمی که پیامی بدان دیار برد \*

\* قناده ایم بشهر غریب و یاری نیست \*

\* که زار از غریبی بشهر یار برد \*

و شکر یان هر شام یاد وطن و فرزندان و زن کرده مضمون  
این مقال بر زبان می رانند \* \* شعر \*

\* نماز شام غریبان جو گریه آغازم \*

\* بویای غریبانه قصه پردازم \*

\* یاد یار و دیار انجمن بگریم زار \*

\* که از جهان ره در رسم سفر بر اندازم \*

حیرت و دشت بر خیزد استیلا یافت و سرا سیمگی و دشت دلهارا  
فرو گرفت بعضی قیاس نهایت کار خویش را از احوال پیشینیانی که  
بان ملک رسیدند پس نرفتند کرد می سر آیدند \* لیس هل اباول

فاروقه حضرت فی الاسلام \* \* ع \*

\* فلک را تخمین نه این است کار \*

و بر خضی عز شهادت را بر ذل رقیبت مرجع داشته دل در آن  
 بستند و گفتند \* لالف ضربة بالسيف علي الراعي اهنون من المنية علي  
 الفراش \* ع \*

\* یک مرد دینام به که صد زنند به ننگ \*

متعلقان اهل شکر که در او طاق بودند مراسم عزادولو از م  
 ماتم ادا نمودند و الودین پس از آنکه دل در ماتم ابا خالی کردند  
 از تعلق به بنایر پر ساخته زوجات بعد از آنکه آب و آتش  
 جهت ترویج روح ازواج دادند بر خضی در کنج صبر بر بستر سپری  
 شدن بقیه عمر غنودند و بعضی منتظر انتضای عدت نشسته زن  
 و خاوا بنام زنند افسست شد و عوض دعا فاتحه بار و احیا خوانده  
 گشت ابا بتصرف تکالیف آبا پرداخته بهر یگر میگفتند \* شعر \*

\* بخور ای نیک سیرت سرد مرد \*

\* کان گون نخت کرد کرد و تخورد \*

و اقوام بتصرف متروکات ذوی الارحام بفراغ بال  
 اشتغال نمودند و احیاناً نسوای این مقال بخاطر می گذرانیدند  
 \* شعر \*

\* ده که گر مرد به از کردیدی \* در میان قبیله و پیوند \*

\* رد میراث سخت تر بودی \* داران را از مرگ خویشاوند \*

در اجه مقهور بیخه لی بهوکن را که از نژاد بر اهره متوطن آن دیار  
 بود و پدرش از مرتبه انجارداری به بهوکنی و سرداری ترقی  
 کرده در عمار عالی و سه ساله ساخته بقصد مدافع و مقاتله بنامه  
 اسیر و دستگیر ساختن لشکر ظفر اثر باعد و وعدت بسیار  
 فرستاد و خود نیز از نامروپ بر آمد و در قصیه سهولا کوری که  
 سابقا بام دارالملک راجه های آشام بود در چهار منزلی  
 که در کانون شهر ایلوا قرار گرفت و به آنجا اطراف ملکیت  
 نوشت که رئیس و مردوس و تابع و متبوع گردان از امر و نهی  
 بیخه لی بهوکن - پیچیده بهر چه اشارت کند بی امهال بجا آید و بهر مکان  
 که تعیین نماید بی امهال حاضر شوند مشاء لیه بکنار نبرد لسی که از  
 کوهستان بر آمد و در نزدیکی شهر ایلوا گذشت به بحر دهننگ  
 می پیوند و در غیر بر ساعات آبش از آنجا بالائی آید و در  
 برشکال صد میرد از سر عوج بن عنق میگذرد آمد و وحشری  
 انبوه جمع نموده شروع در ساختن مورچان کرد و در دو سه  
 روز دیواری عریض مرتفع کنکرده و در غایت استحکام  
 بر لب دریای مذکور بطول سه کرده ساختن یکسر دیوار  
 متصل بکوه بود و سه دیگر شش منتهی بجای که نهر مذکور  
 به بحر دهننگ ملحق می شود و ساحل نهر مذکور را نوعی تراشیدند

که عروج پیدا در آن متعذر نگشت تا بصعود سواری چه رسد مقهوران  
چند دفعه شبها از آب عبور نمودند بر دایره امارت پناه دلیرخان  
شبنگون زدند تا آنکه در کورت آفرخان مذکور خود سواری شده بر آنها  
تاخت و مقهور بسیاری را بنجاک هلاک انداخت و اقدام  
انهارا از اقدام بر شبنگون کوتاه ساخت و چون بسمع نواب  
ستغنی عن الالقاب رسید که زمیندار چارنگ که از  
اعاظم تابعان و اعیان مازان راجه است در موضع مذکور بقصد  
مزا حمت بکرگانو و شکر منصور با متظاهر سو فورا مورچل ساخته  
نشسته است راجه سبجان سنگه را فرمود که متوجه استیصال  
او گردد و شارالیه بر سر او رفت بعد از محاربه عظیم مقهور  
بسیار از پادرا آورده مظفر و منصور سعادت نمود این چارنگ  
بلوکیست از بلوکات ملک آشام در دامن کوه جنوبی واقع  
شده و زمیندارانجا را راجه آشام بخطاب راجگی بین الاقران  
امتیاز بخشیده بر ضمیر مستنیر مطالعه کنندگان این اوراق مخفی  
و مستتر نماید که سوای این وقایع کلیه و درای محاربات  
مسطوره دیگر امور جزیره و مقاتلات کثیره در ایام طغیان  
آب روی نموده که ارقام آن موجب سناست و تحریرش  
باعث مالت است کم واقع می شد که در روشی بر شکر بیان رخ \*

بی درد سر نیزه و آمد شد شمشیر \* بگذرد و نادر دست بهم میداد  
 که لیلا و نهار اسپاهیان جز در خانه تنگ زمین پای در دامن  
 استراحت کشند پاک هیئتانی که اگر غبار می برد دامن خاطر  
 ایشان نشستی گریبان فلک را بدست اعراض در دیدندی  
 بر جانعین می شده سر ابا گل آلود می گشتند و نازک  
 مزاجانی که اگر آه ک تری از گردش زمانه دیدندی به ماغ  
 خشکی خاک در کاسه روزگار کردند بی هر خدمت که مقرر می گردیدند  
 غریق آب و عریق آفتاب می رفتند خانه زمین از وجود پر دلان خالی  
 نمی گردید و پشت اسپان ایشان روی جان نمی دید صرصرنگ  
 آتش نعل ایشان چون باد از آب و گل می گذشت و برق  
 تیغ صاعقه بار ایشان دم بدم برفرق غنیم می جست آخر الامر  
 اقدار توقع نو کروی از نفر نماید و چاکرد اطمینان بجز اقا بر خاست  
 همه از هول جان بانه ک غوغای از جامی جسته و هر یک از  
 بیم هلاکت تیغ و د دستی می زدند و میگفتند \* شعر \*  
 بیاتاهم تن بکشتن و همیم \* مبادا که فرصت به دشمن و همیم  
 چه همگی یقین میدانستند که این قتل را کلیدی جز شمشیر و این  
 عقده را اگر کشائی غیر از سنان و تیر نیست و چون بیدلی  
 بهو کن در فرصت جستن و شنبخون زدن و سدا بواب

در رسیدن و مزاحمت جوایشی اردو رسانیدن  
 تقصیر و تهاون نوزدید و هر تیری که در جعبه سعی و تدبیر  
 داشت اگنند لا علاج سپراند اذته دانست که مشت  
 برافش زدن و آهن سرد کوفتن نفعی جز جراحت و حاصلی بجز از ندامت  
 ندارد لهذا از ادعیه بشارت فرمان فرمای خویش یابد لالت عقل  
 و در اندیش در صلح زده و کیلی باعریفه طویل مینوی بر پشیمانی  
 از جرات و جسارت و مینوی اذالتها سس قبول مهادنت و  
 مصالحت بخدمت نواب مستغنی عن الالقاب مرسل  
 ساخت رسول بلاذمت رسیده در ایقناع صلح فصلی مشیبع  
 پرداخت و بتذکار سخنان دلادیز و تکرار کلمات شفقت انگیز  
 خاطر عاظر را مایل بمصالحی گردانید و مقرر شد که شخصی که در رفون  
 سفارت ما برو بر تبلیغ رسالت قادر و بطلافت لسان و  
 فصاحت بیان معروف و به اصابت رای و حرم و احتیاط موصوف  
 باشد نزد بیچلی بگو کن رفته قواعد صلح را مینوی بنیان آشتی را  
 مشید سازد و چون قرعه اختیار این کار برخواهد بود پس مقید است  
 که بصفات مذکوره آراسته است افتاد نواب مستغنی  
 عن الالقاب گوشش او را بدرد نصاب و مواعظ گرانبار  
 گردانید و بنا بر آنکه از تصور صبری و کبری گفتگوی صلح نینماید که

معمول بر ضعف شکر ظفر اثر باشد و قصد یق عجز خود نصرت  
 درود کند حاصل نه شود موضوع معالجه را اشکالی چند شاقه  
 ما فوق الطاق ساخت نخستین بانصد زنجیر فیل اول دندان داد  
 ارسال داشتن و دومی سی لک توله طلا و نقره پیشکش کردن  
 و سیومی دختری برای پرستاری پرستاران حرم پادشاهی  
 فرستادن و هر سال پنجاه فیل اول دندان داد بر سم باج  
 دادن و چهارمی آنچه از ولایت بنی سپهر سم اسپهان غازیان  
 موکب ظفر نشان شده داخل ممالک محروسه پادشاهی گشتن  
 و نامرو ب و جمیع کوهستان اطراف آن متعلق بر اجه بودن

### • شعر •

\* از پیش صفه تا بلب بام از ان من \*

\* د از پشت بام تا بر یا از ان تو \*

و مقرر شد که اگر از این قضایای کلیه سابقه ا لو نوع یکی

موجبه الاستماع شود قضیه مهاده به کلامه منعکس گردد و فصل مشترکی

در میان نبوده دیگر هیچ نوع از جنس صلیح حرفی مذکور نشود

خواجده بود مل مرخص شد چون بمقصد رسید بهوکن در کمال

اعزاز و احترام با او ملاقات نمود و نیم شبی مخفی از اغیار

طلب داشته اظهار کرد که اگر شده ایط معالجه را اراجه نامزم



نگردد من از و مهارقت جسته بملایمت نواب خدایگانی  
می آیم و بعد از دو سه روز خوابه بود مل را از خست کرد  
و چون در آن زودی موکب ظفر قرین بسبب استیلائی بلای  
و بای اختیار بکهرگانو آمد چنانچه ذکر آن عنقریب از مساعدت  
وقت مامول است و نماذیل اینمعنی را حمل بر عجز و  
اضطراب لشکر نصرت ماثر کردند نه امر مصالحه صورت  
یافت و نه آمدن بیجدلی بهوکن بوقوع انجامید \*

\* گفتار در نصابی که جنود ظفر و رود را \*

\* در کهرگانو روی نمود و در قایع آن \*

چون بیجدلی بهوکن چنانچه سابقا است گذارش یافت  
بر کنار دریای دلی مورچل ساخته چند دفعه بر لشکر ظفر اثر  
شبحون آدو غایب و فاسر گردید عنان عزیمت از آن  
اراده معظوف ساخته همگی همت و تمامی رویت مصروف  
بر اجمت کهرگانو که اموال و افراس و اقیال بادشاهی  
و جمیع آلات توپخانه و چندی از کشتیهای یوپاری و شکاری  
و فی الحمله ذخیره و ما بحتاج معیشتی که ماند بود در آنجا بود گردانیده  
هر شب کثیری از مقامیر که سواد آنها بر ظلمت لیل سیاهی  
می زد بر اطراف شهر و محوطه خانه راجه محیط می گشته و خانه های

راجه را که بیرون محوطه و بیوت بهوکنهار که در حوالی شهر  
 بودند می سوختند و سر \* بخربون بیوتهم با بدبهم \* ظاهر می ساختند  
 و میر مرتضی درون آل برد و در محوطه خانه راجه بفاصله که جمعیت  
 و فاکند پیاده های بند و فحشی نشانید و بر کنار ناله و یکهو جمعی را  
 بحفاظت کشتیها گماشته خود بار نقاشی و مهیا تا صباح  
 می ایستاد و در محافظت و محارمت با قسی انعامت کوشیده  
 از زمان وزمین تحسین و آفرین می شنید هفتم ذی قعد و فرادخان  
 و سید سالار خان و فرادخان نیز بحراست کهرنگان نون آمدند  
 و میر مرتضی مامور شد که مصالح گرد آورده و عماله و فاعله جمع نموده  
 چند کوسه و جلبه مرتب گردانند و ملاخان کشتیها را که محمد مراد  
 از دست داده بر آنها سوار سازد میرزا کورجد و جهد گزین بکد یسین  
 و عرق جبین شانزداد جلبه و هرزده کوسه در اندک روزی  
 مهیا گردانید روزی خبر آوردند که فوجی از مقام پیر در باغهم  
 که بیرون دروازه غربی کهرنگان نون است مورچل ساخته اند  
 فرادخان بدان سمت سیر فرمود و باغ را از خس و خار  
 و جودا شراره پیراسته و تارک شجاعت را بکل نصرت  
 آراسته معاددت نمود شبی غلبه از مقهوران بر دایای خاکن  
 جانب غربی کهرنگان نو که بعدی از محوطه خانه راجه داشت ریختند

و چندی را کشته و معدودی را بردند لهذا از عایای اطراف را  
کوچانیده ما بین ناله دیکهو و محوطه خانه راجه جانب جنوب  
آباد ساختند و بردور آنها جانب مغرب و شمال حصار می  
ازبانس کشیدند یکسر حصار بکنار ناله دیکهو رسید و طرف دیگرش  
متصل بکنج جانب شمال محوطه خانه راجه شد و برخی از بند و قبیلهای  
بادشاهی و جمعی از توپجیان مسلمان آن ملک بمکافظت آن  
حصار مقرر گردیدند و یک شب سید سالارخان با جمعیت خود  
جانب غربی و عبدالرسول با جمعیت خود و دیگر مردم بادشاهی  
درهای برج کنج شمال محوطه خانه راجه بیرون حصار مسطور  
تا صبح بر پشت اسپان می ایستادند و شب دیگر مانا زمان  
سرکار نواب مستغنی عن اللقب جناب جمال خان در یابادی  
و سایر دریابادیها بجای سید سالارخان و فاذخان و محمد مقیم  
و هرازان آنها بجای عبدالرسول قیام می نمودند و جمعی از  
بند و قبیلهای مسلمان آن ولایت که در موضع چاچی متوطن بودند  
و میر مرتضی جماعه مذکور در آن طرف خندق جانب شمال  
محوطه خانه راجه جاداده بود بمکافظت همان سمت مقرر  
شدند و خبر داری جانب شرقی و جنوبی بعهد راجه امر سنگ  
مفوض گشت و قراول خان و دیگر افران نیز بنوبت از

دروازده شرفی شبها بیرون رفته حراست سمت مذکور  
 می نمودند در بعضی از شبهای اواخر ماه ذی قعدة و دوسه  
 مرتبه برخی از مقامهای جانب مردم چاچنی آمدند و آنها پائی نبات  
 استوار داشته بدافعت پرداختند شب غره ذی حجه که نوبت  
 حراست بیرون حصار بانس تعلق به سید سالار خان  
 و عبدالرسول داشت جمعی کثیر از مقامهای به مقابل و مقابله  
 آن هر دو سردار پرداختند و گرویدانبود جانب شمالی محوطه  
 خانه راجه آمد و متعرض مردم چاچنی نشد و بقصد در آمدن  
 بیرون قاعه ارضدق که در آن سمت پایاب بود گذشتند و بشیوه  
 ناستوده خویش غوغای عظیم نمود و دوسه مرتبه بر یکسریه ؛ اینکه  
 در آن طرف یحیی کی مقرر بودند حمله نمودند و فراد خان و میر  
 مرتضی و میر سید محمد و غیره که در وسط محوطه خانه راجه منتظر  
 آمداد سید سالار خان و عبدالرسول ایستاده بودند و  
 در یاباد بهار ابوکمک آن مرد و عزیز فرستاده فریاد آشامیها  
 را حمل بر غوغای اهل چاچنی که دوسه دفعه سابق بظهور آمده  
 بود چنانچه مذکور شد کرده در ابتدا بفکر کمک آن طرف  
 نیتادند و یکسریه ؛ نیز از اضطرار کس باطلام این حال نزد  
 اغره نذر ستاده و در حمله آنها را تاب آورد و تفنگ اندازی

نمودند و دفعه سیوم چون مقهوران بجای دیوار بانس محوطه  
 رسیدند و بعضی را آتش کشیدند و برخی را بقوت دست  
 شکسته چندی از بکسریه دارا که بهمانعت و مجادلت اقدام  
 می نمودند بقتل آوردند و سایر بکسریه های چوکی دارا از  
 جانب شمالی سرخویش و راه فرار پیش گرفتند و مقهور  
 بسیار درون قلعه کهرگانو که عبارت از محوطه خانه راجه باشد  
 در آمد و قریب به نصف قلعه را تصرف شدند و اضطراب  
 و شویش عظیم در میان ساکنان قلعه بهم رسید و فرادخان  
 و میر مرتضی و میر سید محمد برین معتمد مطلع گشته کرناکشان  
 و نقارکنان بدان طرف متوجه گردیدند اما بنا بر تاریکی شب  
 نمی دانستند که غنیمت کجاست و بر که باید تاخت و بیادفت  
 کدام یک باید پرداخت درین اثنا مقهوران یکی از چهارام  
 بزرگ خانه راجه را آتش کشیدند و شب تاریک را مانند  
 روز روشن گردانیدند و معلوم شد که مقهوران در کجا اند  
 و راه کدام است \* \* شعر \*

\* آتش بد دست خویش در خرمن خویش \*

\* من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش \*

سر داران جاو ریز محاذی وسط دیوار شمالی بر مقهوران

تا خند چون زمینها گل و لای داشت و تالاب او گودالها پر آب  
 شده بود اکثر سواران از رفاقت جدا ماندند زیاده برده و از ده  
 سوار همراه سرداران نرسیدند مقهوران را از بی محابا  
 آمدن اعزّه هر اسی بدل افتاد و از پائین آل خود را بر بالای  
 آل گرفتند و سرداران با همی آل رسیده میر مرتضی با محمد  
 سعید برادر سودا و راق که بمنصب سرفرازی نداشت  
 و بعد ازین نیز مفتخر نشست و محبت خان دریا بادی نوکر نواب  
 مستغنی عن الالقاب و سواران برادران محبت خان  
 و دو سوار از تابینان خود بی تاشی سینه را سپر تیر باران  
 مقهوران کرده متوجه بانای آل شد و میر سعید محمد با سه  
 چهار سوار از تابینان خود بر مقهورانی که جانب غربی دیوار  
 مذکور بودند تاخت درین انا از کنج شرفی دیوار مذکور  
 آتش بلند شرفرا دخان که باز قسم حروف و دوست بیگ  
 نامی از نوکران نواب مستغنی عن الالقاب که هم وثاق  
 و دوست ما وفاق محرر اوراق بود و نقارچی و کزنائی در پای  
 آل ایستاده بود این اضعف عباد الله را تکلیف نموده که  
 استعلام از آفر و زنده و سبب آفر و ختن آتش نماید  
 فقیر حقیر چون بانجانب جلواند اخت دوست بیگ نیز مراقت

نمود پس از طی اندک مسافتی مقهور بسیار بالای آل  
 جانب شرقی خانه را بجه نمودار شدند که داخل قلعه شده دیوار  
 بانس را آتش کشیده بودند و می خواستند که پائین آمده  
 قلعه را تصرف شوند این احقر الناس آواز بلند کرده فرادخانرا  
 بر حقیقت مطلع ساخت خان مذکور بجزد اطلاع بر این حال  
 همبیز بر اسب زود بی تامل تاخت درین اثنا حسن بیگ  
 اغرباسه سوار دیگر و دو سوار از تابینان فرادخان رسیدند  
 و مجموع نه سوار بران گروه ششمار تاخته چون نزدیک پهای  
 آل مشرقی رسیدند جمعی از کنج جانب شرقی بر آل  
 جانب شمالی که بکنج مذکور متصل بود قریب جماعه که بالای  
 آل مشرقی بودند ظاهر شده شروع در تیرباران نمودند فرادخان  
 که در حین تاخت قریب بهمان طرف بود عطف عنان  
 نموده بر جماعه که از کنج مشرقی بر آمده بودند تنها تاخت و دو  
 سوار از تابینان خان مذکور نیز همراهی نمودند و سودا در اق و  
 حسن بیگ اغر و چهار نفر دیگر عازم دفع جماعه که بالای آل  
 مشرقی بودند شدیم مقابلهت با بیاورد و خود را بچندق  
 انداخته و گریخته فرادخان بیکه تازی نمود چون بالای آل  
 شمالی متصل بکنج مشرقی رسید و محمد خلیل امین اموال

نیز از جانب شمال خود را حانید مخزن و لان فراری شده  
 و بخدمت زده بد رفتند و تیر تحشی نزدیک برفق دست راست  
 خان مذکور رسید و صاف بد رحمت اما آسیبی  
 با سخموان نرسید و تیر دیگر بر انگشت وسطی همان دست  
 خورده پوست مال گذشت و میر مرتضی و میر سید محمد  
 نیز غنیم مقابل خود را اگر یزانیه مظفر و فیروز گشتند و محمد عابد  
 بیوتات نیز با سعد و دی از تا بیان خود را از سانیه و محمد  
 اشرف داروغه احوال با چندی از مقاهیر و چار شده  
 یکی را بقتل آورد و محمد باقر داروغه اصطبل بادشاهی نیز  
 جمعی از عمده و فعله طوینه را بر اسپان سوار کرده و تقاربه  
 زده از طرفی نمودار شد و سبب از دیاد هراس مخاذیل  
 گشت القصر هر کس که درون قلع بود متوجه اطفای نایره شر  
 مقهوران گردید غایتش بر خنی خود را بانس زدن و جمعی از  
 دوردستی بران داشتند و بغایت الهی و اقبال بادشاهی  
 قلع که اصفش به تصرف غنیم در آمده بود بزور بازوی نمود  
 و جاد دست خان و میر مذکورین منزع گشت و چون کیت  
 جمعیت سپه سالار خان نسبت بمقهورانی که باد بمقابله  
 اشتغال داشتند در نهایت قلت بود و با استعمال



الات جارح مقاومت ممکن نبود مردم خان مسطور یکی از  
 چهارای آن نواحی را آتش کشید و در روشنی آن بر  
 مقام پیر تاخند و نماذیل تاب نیاورد و فرار برقرار اختیار نمود  
 و جمعی از آنها بجهنم واصل شده سید مذکور منصور گشت  
 و همچنین مخالفین مقابل عبدالرسول نیز منکوب و منهدول  
 مهزم گردیدند میر مرتضی در وسط همان دیوار شمالی که  
 مقام پیر از آن طرف بقعه درآمده بودند و اکثر از آلی که مقابل آن  
 دیوار بود می آمدند مورچل اختیار نموده متوقف گردید و فرادخان  
 و میر سید محمد بجای خود آمدند روز دیگر میر مرتضی همت  
 بر ساختن دیوار گل بجای حصار بانس مصروف گردانیده  
 در همان روز دیوار جانب شمالی را ساخت و توپ و زنبورک  
 و راچیگی بران نصب نمود و مردم چاچی را از آن سمت  
 برخیزانیده تا بین قلعه و ناله دیکهونشانید و با عراق و تحریب  
 بیوت و قطع اشجار پرداخته پیش دیوار مذکور را میدانی  
 مسطح ساخت و در عرض یک هفته دو قلعه که یک کرد و  
 چهارده جریب بود دیوار عریض مرتفع کنگره دار مرتب  
 گردانید و الحق درین کار ید بینسانمود و اقامت در آن ایام  
 نوبتی بخدمت نواب مستغنی عن القاب رفته بود بعد از

استعداد کیفیت احوال کهرگان نو فرمود که میر مرتضی بساختن  
دیوار ملهم گشت و گرنه چنین می شد ظن غالب آن بود که  
صیانت باده مذکور از تصرف آشامی مقهور مقدور و میسر  
نی گشت با لجه دست فرادخان آما سس عظیم کرده  
دردی بشدت و تب محرق عارض شد و بسبب تورم  
و توهم لطنج سهم بس مزید علت گشت و مقهوران بر اینحال  
مطلع شده هر شام از دو آب عمیق عظیم یکی نردلنی و  
دیگری ناله دند کا گشته بعد از مردن یک پهر شب با افواج  
بیرون مقابله و بر اطراف قلعه محیط و صایل می گشتند و تا سه پهر  
بجنگ پرداخت پنج شش کهری شب مانده که می دانستند تا  
طلوع صبح بکنار نردلنی خواهند رسید مراجعت می نمودند و این  
ناله دند تا اریک کرده بی جانب شرقی و شمالی کهرگان نو  
گشته بنهر هنگ می پیوندد و برای سردین کهرگان نو و مهربان بود  
پل بر ناله مذکور بسته بودند فرادخان با وجود المی چنان  
سربالین ضعف ننهاد و دست شکسته و بال گردن حاخته  
پا از خانه زمین تا صباح نکشیدی و از خرداری درون و بیرون  
خاقل نگشتی و سابق چنانچه مذکور شد مقرر گشته بود که  
یک شب سید هالادخان و عبدالرسول از قلعه بیرون رفته

بمحافظت قیام نمایند و در یاباد یها و غازی خان و محمد مقیم  
 در خانه آسایش نمایند و شب دیگر اینها بجای آنها  
 و آنها بجای اینها باشند و رینولا قرار چنان یافت که از آن  
 چهار فوج دو فوج شبها بیرون روند و دو تنای دیگر نزد میر مرتضی  
 پاسدارند زیرا که مقهوران چون می دانستند که خندق  
 آن طرف پایاب و گل ولای بسیار و تردد سواران گل ولای  
 دشوار است قصد آن داشتند که از همان سمت بقلعه درآمده  
 متصرف گردند و میر مشاور الیه ماهتابی دستی و غیر دستی  
 بسیار ساخته نزد جمیع سرداران درون و بیرون چند از آنها  
 فرستاد تا شبها هنگام تلافی فریقین اقر و خد بر مقام پیر بنازند  
 و در ضیای اینها بنمای آنها پردازند چون چند شب متواتر مقهوران آمده  
 جسر ناله دند کارا می بریدند و روز دیگر میر مرتضی بازمی ساخت  
 نواب مستغنی عن اللقب بر شب دو صد سوار از نوکران  
 خود مقرر کرد تا بر سر پل نشسته محافظت نمایند چند دفعه مقهوران  
 بایاران سر پل عهد ملاقات تازه کرده صحبت مستوفی  
 بشمشیر و تفنگ و تیر داشتند عاقبت الامر چندی از آنها به قتل آمده  
 دست از تخریب جسر باز داشتند و شروع در سوختن  
 آنها را می فریب کهرگانو و بردن شالی از آنها را می بعید نمودند

و چندی از باکسریه تا که بر سر انبار بودند سرد سرد کار محافظت  
 گذاشتند و میر مرتضی کشتی و بار برداری خشکی سرانجام  
 کرده و فرادخان و محمد سعید سعی موفوره نموده شالی بعضی از انبارهای  
 قریه کهرگانو درون قلعه آوردند و بر اطراف سرانده ازخان  
 و میانخان که آنروی آب کهرگانو بودند مقابله و درجای که تردد  
 اسپ دشوار بود مور جلهها ساخته ش بخون های عظیم می زدند و  
 آن مرد عزیزان چون جای مختصر قلب مستحکم داشتند بدافعت  
 برداخته غنیم را منگوب و مخدول می گردانیدند و روزاتاجای  
 که اصعب تواند رفت سیر می نمودند نواب مستغنی عن الالقاب  
 جمعی را که شبها بر استن پل ناله دند کا میرفتند فرمود که تا چهار گهری  
 اول شب بر سر پل بود بعد ازان به کهرگانو نزد میر مرتضی رفته  
 بشرایط نیکظ پیام نمایند و صبح به شهر ابور معاودت کنند پنجم  
 مادی حجه منتهیان آنها کردند و جو اسبیس اعلام نمودند که امروز  
 بهوکنهای نامی و سرداران آشامی قرار داده اند که بقصد انزعاج  
 و استرااد قلعه و شهر کهرگانو از دست لشکر بادشاهی  
 امشب بیایند و چهار فوج ترتیب داده فوجی بمواجهه سعید  
 سالارخان و گروهی بمقابله عید الرسول و ظایفه به مجادله محافظان  
 دیوار شهر قی حصار و مقابله قراول خان و اغره و دشتری

و افراد جمعی متکثر بمکار به و مجادله میر مرتضی که پای دیوانه  
 شمالی قلعه سورجل ساخته تعیین نموده اند و پنج شش  
 گهری روزمانده فراوان خبر آوردند که گروه انبوه غنیم  
 نسیم از نهر دلی و ناله و ندکاگشته فرادخان با جود شدت  
 و صعوبت الم دست بقصد مدافع و مقاتله آنها سوار شده بیرون  
 آمد سید سالارخان و جمال خان در یابادی مصلحت در توجیه خان  
 مشارالیه یدیه ازان اراده بازداشتند و خود استجازه استقبال  
 خصم کردن و سیاهی خود را با نهان نمودن تا از تصور صدست  
 و سوکت ایشان صورت جرات آنها در هم شکنند نمودند  
 خان مذکور تجویز نمود اما چون شب فریب بود تا کید کرد که  
 از اشتغال نایره عرب داشتغال بطعن و ضربت مخزن  
 واجب شناسند سید سالارخان و در یابادیهما و عبد الرسول  
 چون از سواد شهر بیرون رفتند و سیاهی غنیم مشاهده کردند  
 بعضی از در یابادیهما را عنان تماشک از دست رفته جاو  
 انداختند و سید سالارخان و غیره نیز بی اختیار اسپ  
 برابر آنها را ندید مقهوران راه انزمام پیموده از ناله و ندکا بعضی  
 بشنا و برخی بر تاپه آگه شسته و آن روی آب عین کشیده ایستادند  
 و چون هجوم نجوم درید ای سها پیدا شد و یک تاز سیدان آسمان

پہلو از جنگ ایشان تہی لرد و بمقر افواج مایل و بہ مستقر غروب  
 آفل گشت افواج منصور دستبرد خاطر و مذہب کد گشتند  
 نہ قدرت بر عبور از آب داشتند نہ میتوانستند بہ فراغ  
 بال مراجعت نمود چه یقین حاصل بود کہ بگرد پشت گردانیدن  
 افواج قاہرہ مخاذیل رو بہ تعاقب خواہند آورد و چون آل زیادہ  
 و سعنی نہ اردو یکن کہ چشم زخمی عیاذ باللہ بہ شکر منصور  
 رسیدہ موجب از دیاد جرات غنیمت مقہور گردید و این خبر را  
 فرادخان شنیدہ با فطر اب تمام متوالی متعاقب کسان نرد  
 سید سالار خان فرستادہ پیغام نمود کہ چون در پیش رفتن  
 و مرتکب جنگ گشتن خطا کردہ ابد در معاودت بطریق صواب  
 و شیوہ سپاہیانہ تاملی کردہ زود خود را بقلعہ برسانید  
 سید مذکور بصوابید خانہ کور بدنوانی کہ گرد منقعی و غبار  
 عالی بردامن اقتدار نہ نشیندہ برانہ و سپاہیانہ با استگی  
 و اطمینان مراجعت نمود و افواج منصور پنج شش گزری  
 از شب گذشتہ بشہر رسیدہ بجای کہ ہر شب بحر است  
 قیام می نمودند رفتہ مقہور ان برد جعت افواج قاہرہ مطلع گشتہ  
 از آب گذشتہ و بشہر آمدہ یکبارہ بر افواج بیرون و اطراف  
 قادر بختہ جنگ و راندہ اخذہ فرادخان سوار شدہ در وسط

قلعه ایستاد و افواج به امداد اطراف تعیین نمود و میر سید محمد  
 به مردم خود نزد میر مرتضی رفت تا دوپرو پنج گهری شب بازاری  
 دار و گیر و تردد سفیر تعنگ و تیر از جانبین گرم بود و صری  
 بشدت و شنجونی بصعوبت که هرگز در ملک آشام محاربه  
 چنان کسی نشان نداده بود بوقوع بیوست آخر کار سید خالارخان  
 که هنگام قتال تیر تار یکی می انداخت چند چهره را آتش  
 زد چون محل جولان باد بایان و مکان فرار خاکساران مرئی گشت  
 دلیرانه بر آنها تاخته گریزانیده و از جانب شرقی قلعه جمعیت  
 راجه امر سنگ رسیده یکی از چهره های بزرگان حوالی را  
 آتش کشید و قراولان غان و دیگران را که در بیرون دروازه  
 سمت مذکور قیام داشتند در نور آن نار بر گروه ظلمت شمار  
 که از آنجا جنگ بر قلعه انداخته بودند تا خند و منہزم ساختند  
 و آن دو فوج هزیمت خورده با طایفه که قاصد عروج بردیوار  
 شمالی حصار بودند متفق گشته یورش عظیم بر آن دیوار کردند  
 میر مرتضی همه جامه های روشن فرموده حملات مقاہیر مرتبه بفسی  
 از فون سپاہ گری زد کرد و مخافیل را غاسر و منکر ساخت  
 و مقاہیر ازین طرف مایوس گشته بہیت اجتماعتی بر عبدالرسول  
 حملہ نمودند چون عرض آلی کہ خبہ الرسول و رفیقانش بر آن

تمکن داشته کم بود و زیاده از پنج شش سوار پهلوی  
 هم نمی توانستند ایستاد چنگش عظیم شده و علامت  
 انگساری بر وجنات احوال جنود ظفر و روده ظاهر گشته  
 فی الجمله جمع القهقرانی واقع شد مراد خان در یابادی که بموجب  
 اشاره فرزند خان بکوک عبد الرسول رفته بود مهتاب  
 روشن کرده بدست یکی از سواران داده باشش هفت  
 سوار جانب چپ آل که پر از آب و جمجم می نمود بقصد  
 تاخن بر مقهوران اسپ راند از اتفاقات حسنه اندک  
 آبی بی جمجم که از زانوی اسپ نمی گذشت در آن سمت  
 بود مراد خان با آن شش هفت سوار خود را بیان مقامهیر  
 انداخت و بفریب تیغ و طعن سنان چندی از آنها را بیجان  
 ساخت مقهوران بجزد معاینه این حالت مضطرب گشته  
 بهم برآمدند و افواج قاهره حمله کرده بعد کسر ایت فتح رفیع  
 کردند ما عین مقهوران این جانب نیز منهدول گشته بر برج  
 مابین شمال و مغرب حصار که دیوارش برابر بقدر آدمی  
 مرتفع گشته و کنگره ساخته شده بود با اتفاق حمله کردند  
 و توپ انداز توپی را که در آن برج ساچمه بفرموده میر  
 مرتضی پر کرده بودند را کرد مقهوران از آن نیز ممنوع نگشته از



خندق گذشتند و به برج مذکور رسیدند شخصی بنیابان نزد  
 فرادخان آمده خبر داد که متقاهیر آن برج را تصرف گشته  
 داخل قلعه شدند خان مذکور بی تامل بارفقا که یکی از انجمنه  
 را قلم صورت بود بجانب برج مذکور تاخت اتفاقا قبل از  
 رسیدن فرادخان چون این خبر سموع میر مرتضی شده  
 خواست خود را به انبار رساند میر سید محمد خلو مرکز مورتل  
 را از وجود میر مرتضی نه پسندیده خود را با چند می از تاینان  
 وقتی رسانید که متقاهیر در کس از ناسریه دارا که  
 بعد اوقت قیام نموده بودند بخرج و مقول ساخته در صد و بالا  
 بر آمدن بودند میر سطور با هر امان پادشاه بالای دیوار  
 برج بر آمد و دو نفر از متقاهیر را که دست بالای دیوار زده عزم  
 عروج داشتند بقتل آورد دیگران از مشاهد گشته شدن  
 آن دو کس پامی جرات پیش نهادند درین اثنا فرادخان  
 و دیگر افواج رسیدند و متقاهیر فراد بر قرار و گریز بر سینه  
 اختیار نمودند و جنود عفر و در دست و فیروزی اختصاص  
 یافتند هجوم و کثرت متقاهیر نمرته بود که بعد رسیدن فرادخان  
 به برج مذکور جانبین آن برج تا یکسر تیر بند و ق انقدر تیر پیکان  
 دارویی پیکان بر روی هم افتاده بود که اسب به شوالی